

حفظ پیوندهای فرهنگی

ایرانیان از دیر باز برای حفظ میراث معنوی و پیشینه تاریخ و تمدن خود به تاریخ‌نگاری اهمیت می‌داده‌اند...



ایرانیان از دیر باز برای حفظ میراث معنوی و پیشینه تاریخ و تمدن خود به تاریخ‌نگاری اهمیت می‌داده‌اند. آنها به ندرت شخصیت‌های بزرگ دیگران را به خود نسبت داده‌اند و بیشتر، دیگران تلاش کرده‌اند تا قهرمانان ملی و مشاهیر بزرگ تاریخ و تمدن ایران و اسلام را از آن خود کنند. مصادره شخصیت‌ها و مفاخر فرهنگی ایران از سوی برخی از کشورها، هم نمایانگر هویت جویی آنها و عظمت و غنای مفاخر فرهنگی ایران زمین است و هم نمایانگر این واقعیت است که ما در تاریخ‌نگاری ملی آنچنان که شایسته است در باره شخصیت‌های علمی و مشاهیر بزرگ تاریخ و تمدن ایران و اسلام کار نکرده‌ایم. سهل‌انگاری و یا انفعال نهادهای مسئول در حفظ میراث معنوی و ثبت جهانی شخصیت‌های تاریخ و تمدن ایران، تنها به مصادره مفاخر ایران بزرگ فرهنگی ختم نخواهد شد بلکه خطر تجزیه فرهنگی ایران اسلامی را نیز در پی خواهد داشت. موضوع مصادره فرهنگی و خودی کردن شخصیت‌های بزرگ تاریخی و افسانه‌ای دیگران پدیده‌ای است که در بیشتر ملت‌های جهان مشاهده شده است. این پدیده از روزگاران دور تاکنون ادامه دارد. مثلاً مردم ترکیه همواره اصرار دارند که مولانا جلال‌الدین بلخی را از آن خود کنند. درحالی‌که تولد و زیستگاه مولوی در بلخ و رشد و بالندگی او در حوزه فرهنگی ایران زمین کاملاً مشهود است. مردم ترکیه در پی هویت جویی تلاش می‌کنند که شخصیت‌های دیگر ایرانی را به ملت خود منسوب کنند. این در صورتی است که زیست‌گاه این نامداران ایرانی همچون مولانا در 171#& قلمرو ایران زمین؛ و در حوزه فرهنگی ایران اسلامی بوده است. مردم افغانستان نیز مدعی‌اند که مولانا افغانی است. این درست است که بلخ امروز در سرزمین افغانستان واقع شده اما بلخ یا 171#& باکتریایا؛ از روزگاران بسیار دور بخشی از سرزمین ایران بزرگ بوده است و در دوران حیات مولانا بلخ و بخش‌های دیگر از سرزمین افغانستان و سرزمین‌های هم‌جوار در قلمرو جغرافیایی و حوزه فرهنگی 171#& ایران زمین؛ بوده است. در دوران‌های متأخر این بخش‌ها از سرزمین ایران جدا شده است بنابراین زیست‌گاه مولانا را نمی‌توان از منظر جغرافیایی امروز تعیین بلکه باید به جغرافیای تاریخی موطن این شاعر پرآوازه توجه کرد. همچنین رسانه‌های ترکمنستان ابوسعید ابوالخیر عارف نامی ایرانی را که زادگاه وی در روستای 171#& میهنه؛ از توابع شهرستان کنونی 171#& مه‌ولات؛ خراسان رضوی است به نام شاعر و عارف نامی ترکمن یاد می‌کنند. چنین مواردی درباره برخی دیگر از دانشمندان و بزرگان نامی ایران هم به چشم می‌خورد که از هویت جویی جمهوری‌های تازه‌استقلال یافته شوروی پیشین متأثر است. در میان اعراب تمایل زیادی وجود دارد که برخی از شخصیت‌های درخشان تاریخ تمدن ایران را به خود منسوب نمایند. در این باره می‌توان از زکریای رازی نام برد، آنها تلاش کرده‌اند که او را از 171#& عالمان عرب؛ معرفی کنند. برخی نوشته‌اند: 171#& الرازی ولد فی ری و هو عالم عربی؛ از این عبارت معلوم می‌شود که چون برخی از تألیفات رازی به زبان عربی است. این پندار نادرست تقویت شده است که هر کس به زبان عربی سخن بگوید بنابراین عرب است. حال آنکه زبان عربی، زبان علمی دوران شکوفایی تمدن اسلام به شمار می‌رود و بسیاری از دانشمندان بزرگ ایران به زبان علمی عصر خود کتاب می‌نوشتند، مثل آن می‌ماند که گفته شود: اقبال‌لاهوری اندیشمند نامی پاکستان چون به زبان فارسی شعر سروده است پس ایرانی است و یا چون حافظ و سعدی شیرازی اشعاری به زبان عربی سروده‌اند، بنابراین عرب هستند. متأسفانه براساس چنین قیاس نادرستی بوعلی‌سینا را نیز از عالمان و دانشمندان کشورهای عربی از جمله امارات متحده عربی به شمار آورده‌اند. حال آنکه ایرانی بودن بوعلی‌سینا و زکریای رازی، آشکارتر از آن است که نیازی به اثبات داشته باشد. رازی یعنی اهل ری و کسی که در 171#& ری؛ زندگی می‌کند، همچون مروزی؛ کسی که در مرو زندگی می‌کند. در مورد بوعلی‌سینا علاوه بر اعراب، ترک‌ها و روس‌ها نیز تمایل دارند این دانشمند بزرگ ایرانی را به ملت خود منسوب کنند. تصاویر موجود از ابوعلی‌سینا در منابع و متون روسی به‌گونه‌ای ترسیم شده است که چهره‌ای روسی دارد. اعراب همچنین در گذشته فریدون پادشاه پیشدادی ایران که قاتل ضحاک ستمگر است را از نژاد عرب می‌دانستند، و می‌گفتند پدر وی نعمان است همچنین به گفته ابوریحان اعراب در نسب بهرام گور که مدتی در حیره تربیت یافته بود اختلاف کرده‌اند زیرا برخی اصل و نسب او را بهرام بن ضحاک بن‌الابیض بن معویه بن‌دیلیم بن باسل برشمرده‌اند. گزارش‌های تاریخی متعددی در دست است که بیانگر تلاش برخی از مورخان عرب برای انتساب ذوالقرنین به پادشاهان و بزرگان عرب است. تلاش مورخان عرب برای عربی کردن شخصیت ذوالقرنین یا یمنی نشان دادن او نشانه‌ای از اسناد به خودی کردن شخصیت ذوالقرنین به شمار می‌رود. احمد بن علی مقریزی (845-766 هـ. ق) در کتاب المواعظه و الاعتبار بذکر الخط و الآثار بر این

باور است که ذوالقرنین پادشاهی از ملوک یمن به نام صعبن‌ذی‌مراشد است.

هرچند که کیستی ذوالقرنین و مصداق تاریخی شخصیت او موضوع کهن و دامنه‌داری است و سخن گفتن درباره آن در این مقال نمی‌گنجد، تنها خاطرنشان می‌کنم که کوروش به دلیل خداپرستی، عدالتخواهی و خردمندی‌اش به باور بسیاری از اندیشمندان از جمله مفسر عالیقدر قرآن علامه فرزانه مرحوم طباطبایی در تفسیرالمیزان «ذوالقرنین«؛ که در قرآن مجید به‌عنوان فرمانروایی نیک سیرت ستوده شده، همان کوروش پادشاه ایران است.

برای آگاهی در این باره علاقه‌مندان به کتاب کورش و بازیابی هویت ملی ایرانیان، تحقیقی علمی در باره پیشینه و کیستی ذوالقرنین مراجعه کنند.

همچنان که می‌دانیم کورش شهرتی جهانی دارد و نزد یهودیان، مسیح موعود یا مشیا نام گرفته است و این‌نشانه توجه یهودیان به کورش پادشاه ایران در ماجرای نجات و آزادی یهودیان در بابل است اما مصادره کورش به‌ویژه در دوران اخیر توسط صهیونیست‌ها که پس از برپایی سومین کنگره یهود در اوایل دهه 1960م شکل گرفت و استمرار یافت، موضوع دیگری است که بیشتر با بهره‌برداری ابزارانگارانه و اغراض سیاسی اجرا می‌شود.

از نظر برخی از تاریخ‌نگاران ایرانی در دوران اسلامی اسکندر (مقدونی) فرزند دارا فرزند بهمن، فرزند اسفندیار، پادشاه سلسله کیانیان است برخی ارشک مؤسس اشکانی را نیز فرزند داراب می‌دانند. مسعودی در مروج الذهب و التنبیه و الاشراف، او را از نسل کیکاووس می‌داند این تلاش به این مقصود است که آنان نه تنها اسکندر بلکه جانشینان وی در ایران، یعنی سلوکیان را ایرانی قلمداد کنند. این نوع تاریخ‌نگاری (هرچند غیرواقعی) با این هدف انجام شده تا علاوه بر پیوستگی میان سلسله‌های پادشاهان ایرانی، هوشمندان حاکمیت غیرایرانی بر سرزمین ایران را نفی و انکار کنند تا غرور ملی خود را حفظ کرده باشند.

باید دانسته شود که در متون کهن و روایات حماسی، ایرانیان دارای هویتی متمایز و میراثی مشترک هستند که قابل انتقال به غیر نیست. و آنان را از سایر ملل همجوار متمایز می‌سازد. تا آنجا که سرزمین‌هایی را که ایرانیان گشودند هرگز «ایران« نام نگرفت. بلکه همواره «ایران« یعنی غیرایرانی باقی ماندند.

در تاریخ واقعی مردم ایران نشانه‌هایی از مهرورزی آنها نسبت به سایر ملل غیرایرانی یافت می‌شود که بیانگر روح بزرگ و میهمان‌ناوای ایرانیان است. با این وصف ایرانیان نسبت به دشمنان خود از حساسیت و غیرت ملی برخوردارند. در روایات حماسی دشمن ایرانیان ستایش نمی‌شود و تجاوزکنندگان به مرز و بوم و آیین ایران همواره به بدی و زشت‌کاری یاد شده‌اند.

به‌عنوان نمونه در متون کهن ایرانی اسکندر فردی اهریمن صفت، ستمکار، ملعون، گجستک و بدکار، دشمن ایرانشهر و ویرانگر معرفی می‌شود. تصویری که بیشتر مورخان دوران اسلامی از اسکندر ارائه می‌دهند برگرفته از زندگانی واقعی اسکندر مقدونی نیست؛ بلکه با تصرف و نسب‌سازی و اختلاط تاریخ و افسانه همراه است.

اسکندر زمانی ستوده می‌شود که شناسنامه ایرانی می‌گیرد تا چنین وانمود شود که اگر او توانست ایران را فتح کند و بر آن حکمفرمایی کند به این علت بود که پدري ایرانی داشت تا بدینوسیله با حفظ غرور و عزت ملی از محنت شکست ایران توسط یونانیان بکاهد. از این‌رو اسکندر تبدیل به یک قهرمان ملی می‌شود و زمانی شایسته ستایش و تقدیس قرار می‌گیرد که به باور آنان او ذوالقرنین ستوده شده در قرآن مجید است. و هرگاه از اسکندر به بدی یاد می‌شود او نه ایرانی است و نه ذوالقرنین است.

به باور نگارنده این سطور علاقه به شخصیت‌ها و مفاخر فرهنگی ایران در میان کشورهای فارسی‌زبان یک فرصت برای به هم‌پیوستگی فرهنگی میان کشورهای تاجیکستان و افغانستان و فارسی‌زبان است و نیز نشان‌دهنده آن است که مفاخر پارسی‌زبان ایران و دانشمندان بزرگ ایران اسلامی آن‌قدر شایستگی دارند که دیگر کشورهای اسلامی، جهان و بشریت به آن افتخار کنند.

دکتر جلیل عرفان منش